

رساله دلکش

به انضمام
رساله های تعریفات، صدپند
و نوادر الامثال

تألیف
خواجه نظام الدین عبیدزاکانی

تصحیح و ترجمه و توضیح
دکتر علی اصغر حلبی



انتشارات سایه

۳۷۸/۳

فهرست مطالب

۷ مُقَدِّمه
۱۳ ۱. رساله دلگشا
۱۵ الف: حکایات تازی
۵۵ ب: حکایت فارسی
۱۸۹ ۲. رساله تعریفات یا ده فصل
۲۶۱ ۳. درویش نامه یا رساله صدپند
۲۷۹ ۴. نوادر الامثال
۳۱۹ ۵. اعلام
۳۲۱ اسامی اشخاص
۳۳۸ اماکن
۳۴۱ ادیان و مذاهب
۳۴۲ احادیث
۳۴۳ آیات
۳۴۴ کتابها
۳۵۲ اشعار عربی
۳۵۳ شعرهای فارسی
۳۶۲ لغات و اصطلاحات

به نام خداوند بخشنده مهربان

اگر حماسه ایران فردوسی را دارد، و شعر بزمی آن نظامی را، و شعر نصیحت و پند و غزل عاشقانه سعدی را، و غزل عاشقانه عارفانه رندانه حافظ را، و شعر عرفانی مولوی بلخی را، بی هیچ تردید یکه تاز پهنه طنز و شوخ طبعی و فکاهت ایران نیز عبید زاکانی است. و فکر نمی‌کنم که در این قول کسی را ردی و یا انکاری باشد. از میان آثار او آنچه اصیل و در نوع خود بی نظیر است - همچنان که قبلاً یاد شده - رساله اخلاق الاشراف او است، که در طنز و نکته‌سنجی و انتقاد اجتماعی بی مانند است؛ اما آنچه بویژه از حیث فکاهت گیراتر از همه آثار او است، رساله دلگشاست که عبید آن را در دو بخش تازی و پارسی پرداخته است. مطالعه این رساله چند نکته را بر خواننده بصیر و آگاه از فرهنگ و ادب ایرانی - اسلامی روشن می‌سازد:

۱. عبید کتاب‌های بسیاری را خوانده، و در هر یک از موضوعات مختلف همچون نفاق، ریاء، ظلم، و فساد اجتماعی، و جز این‌ها، نکته‌ها یا داستان‌هایی را که دیده آنچه را که به نظر خود او بهترین بوده، انتخاب کرده، و آنگاه چون همین داستان یا نکته را در کتاب یا کتاب‌های دیگری دیده، بهترین و فکاهی‌ترین متن (Version) را برگزیده است، و چون طبع لطیف و موشکاف و نکته‌یاب داشته، در انتخاب خود کمتر اشتباه کرده است.
۲. در ترجمه آنچه انتخاب کرده، کمال مهارت را نشان داده، و در این راه هیچ طنزگوی و فکاهی پرداز تازی - و بویژه ایرانی - با او برابری نتواند کرد. مثلاً مقایسه یک فکاهی که

هم عید آورده و هم مولانا علی صفی، نشان می‌دهد که عید در این میدان «خداوند سَبَّک»^۱ خاص بوده، زیرا هرچند مولانا علی صفی نیز شوخ طبع و فکاهه‌پرداز بوده؛ ولی میان آن دو تفاوت از زمین تا آسمان است. علی صفی فکاهی نوشته، اما در انتخاب الفاظ و اختصار بیان، و تکرار نکردن یک موضوع، تنها عید یگانه تاز است. مثلاً دو نمونه زیر را بخوانید تا دریابید که فرق تا چه اندازه است:

عید می‌نویسد: «درویشی گیوه دریا نماز می‌گزارد. دزدی طمع در گیوه او بست و گفت: با گیوه نماز نباشد. درویش دریافت و گفت: اگر نماز نباشد، گیوه باشد» (صفحه ۱۲۰/۱۵۰ از همین کتاب).

علی صفی می‌نویسد: «شیرازی‌یی با گیوه نماز می‌گزارد. دزدی در کمین بود می‌خواست گیوه او برآید. چون سلام داد گفت: ای مرد با گیوه نماز گزاردن روا نیست اعاده کن که نمازی نداری. گفت: اگر نماز ندارم گیوه دارم» (لطایف الطوایف، ۳۲۵، چاپ مرحوم احمد گلچین معانی).

عید می‌نویسد «قزوینی تابستان از بغداد می‌آمد. گفتند: آنجا چه می‌کردی؟ گفت: عَرَق!» (ص ۱۲۰/ش ۱۴۹).^۲

علی صفی می‌نویسد «قزوینی‌یی از بصره می‌آمد. گفتند از کجا می‌آیی؟ گفت: از گرمسیر. گفتند: آنجا در چه کار بودی؟ گفت: عَرَق کردن و گرما خوردن». (همانجا، ۲۲۴) که در حقیقت هم کلمات اضافه بر لطیفه آورده، و هم لطیفه را مسخ کرده و لطف آن را زایل ساخته است.

در زبان فارسی، سعدی استاد سخن است و «شیخ» مترسلان، و در جایی ادعا کرده است که در سخن او حشو نیست («گلیات»، «غزلیات»، ۵۹۱، فروغی):

این قبای صنعت سعدی که در وی حشو نیست حدّ زیبایی ندارد، خاصه بر بالای تو! ولی این اغراق است و از مقوله «شاعر را رواست آنچه برای غیر او روا نیست»، و درست این است که در جای دیگری گفته است (بوستان، ۲۰۵، فروغی):

1. Stylist.

۲. ظاهراً در بیان همین معنی است که ابن قتیبه دینوری در عیون الاخبار (۱۷۸/۲، مصر، وزارة الارشاد القومي) گوید: «قال الأصمعی: إذا تَطَرَّفَ الْعَرَبِيُّ كَثْرَ كَلَامِهِ، وَإِذَا تَطَرَّفَ الْفَارِسِيُّ كَثْرَ سُكُوتِهِ».

قباگر حریر است و گرپرنیان بناچار حشوش بود در میان مقصودم این است که در بیان هر گوینده‌یی «حشو» و زاید هست اما همچنانکه در سخن سعدی حشو یا نیست و یا بسیار کم است و به راستی سخن دانی و نکته‌سنجی را حدّ همین است، در طنز و فکاهت عید نیز حشو نیست و اگر هست حشو ملیح است نه الفاظ زیاد و بارد که نکته را بی‌اثر می‌سازد و پایگاه نکته‌سنج را پایین می‌آورد.

□□□

ادیان گفته‌اند «اگر کسی نکته‌یی را ببرد و لطیف‌تر سازد، آن را از آن خود کرده است».^۱ عید در این هنر عدیم‌المثال است، زیرا همچنانکه در «رساله دلگشا» می‌بینید از ۹۳ داستان تازی و ۲۶۷ داستان فارسی، غالب آنها از پیشینیان است، اما عید در عربیات تصرّف عالمانه کرده و غالباً بهتر کرده، ولی معجزه او در پرداختن همان داستان‌های عربی به فارسی است، زیرا آنها را با تردستی چنان به فارسی برگردانده که از اصل خود آنها بهتر شده و چنان جامه زیبایی بر آنها پوشانیده که مایه اعجاب است. و تمام این رساله شاهد این مدعاست، چه در غالب داستان‌ها ریشه‌یابی شده و خواننده می‌تواند ترجمه عید را با اصل آن‌ها بسنجد تا دریابد که در این ادعا کوچک‌ترین گزافه نیست.

□□□

هنر دیگر عید این است که بیشتر داستان‌های تازی را که در آنها شخصیت‌های تازی ظاهر می‌شوند و غالباً برای فارسی زبانان ناشناخته‌اند، این ایرانی باذوق در شخصیت‌ها و نام آنها دخل و تصرّف کرده یعنی رجال معروف ایرانی را به جای رجال تازی نهاده و از این راه در گیرا ساختن داستانها و نکته‌های مورد نظر خود هنر جدیدی بروز داده و خدمت جاودانه‌یی کرده است. نمونه را داستان (۲۶۲) و حاشیه آن را بخوانید تا حقیقت این مطالب را به روشنی دریابید.

□□□

مقصود عید از فکاهت نیز، تنها خندیدن و خندانیدن نیست. چنین کسانی در تاریخ بسیار بوده‌اند و از همین راه به پایگاه رفیع رسیده‌اند و گاه نفوذ آنها در دل و اندیشه امیران و شاهان از هر وزیری بیشتر بوده است (عباده مَحْنَث دربارگاه متوکل و کریم

۱. اَبِشِیهِ، الْمُسْتَطْرَفُ، ۶۱/۱ «مَنْ سَرَقَ شَيْئاً وَاسْتَرَفَهُ فَقَدْ اسْتَحَقَّهُ».

شیره‌یی در بارگاه ناصرالدین شاه)، بلکه مقصود او از خندیدن و خندانیدن، بیشتر نیشزدن و بخود آوردن است. به عبارت دیگر، عبید دلقک نیست و هرگز به بهای تحمیق بزرگان و یا توده مردم نمی‌خواهد تریح قبای خود را زربفت کند، بلکه می‌خواهد هشیار کند و نهیب بزند، و پس از خندانیدن شنونده و خواننده خود را بیدار سازد تا از ظاهر داستان یا نکته و لطیفه او پی به باطن آن ببرد، و زمانه و اهل زمانه و ارزش‌های اجتماعی موجود را ارزش‌یابی کند. مثلاً می‌نویسد: «گرد در پادشاهان مگردید و عطای ایشان را به لقای دربانان ایشان بخشید». خواهید گفت: پس چطور خود او به درگاه شاهان رفت و آمد داشت. جوابم این است که ابونصر مُشکان استاد ابوالفضل بیهقی نیز در دربار بود اما ناروایی کار خود را می‌فهمید و می‌گفت «... خاک بر سر آن خاکسار که خدمت پادشاهان کند که با ایشان وفا و حرمت و رحمت نیست» (تاریخ بیهقی، ۷۹۲، دکتر فیاض).

بلی، سؤال مهم است، ولی بلیه عام بوده است، زیرا کدام شاعر و ادیب و فقیه و متکلم و فیلسوف بزرگ در دربار نبوده است و با پادشاهان ارتباط نداشته؟ آیا شیخ مفید با دربار آل بویه پیوند نداشته؟ آیا شیخ صدوق خانه‌نشین بوده یا خواجه طوسی در پیشگاه هولاکو نرفته و یا علامه حلی به سلطان محمد خدا بنده تَقَرُّب نجسته بود، یا کاشف‌العطاء کتاب به نام «خاقان مغفور» فتحعلی شاه قاجار نکرده و یا حاجی سبزواری به حضور ناصرالدین شاه راه نیافته و کتاب به نام آنها نوشته بودند، یا ابوریحان بیرونی و ابن سینا و خیام نیشابوری و غزالی ابوحامد از این کار تن زده بودند. بلیه عظمی این بوده است که این بزرگان الزاماً به «سواد اعظم» می‌رفتند چون در آنجا قدرت بود، و کتابخانه‌ها و اسطرلاب‌ها و رصدخانه‌ها و صدها ابزار علمی در دست این بی‌خبران بود. امروزه، زمانه ما عوض شده است. یعنی بسیاری از نویسندگان و شاعران و اندیشمندان ما و همه دنیا اگر ابداعات و اختراعات و کشفیات خود را به بی‌هنران قدرتمند نفروشد باز می‌توانند زیست مایه خود را از راه چاپ و انتشار کارهای خود فراهم سازند؛ اگر ابن‌سیناها، بیرونی‌ها، مجلسی‌ها به دربار می‌رفتند تا حدودی چاره نداشتند، اما امروزه بسیاری از گویندگان و نویسندگان و اندیشمندان اگر فکر و ذوق و استعداد خود را به ارباب قدرت و دولت نفروشد می‌توانند گلیم خود را از آب بیرون بکشند؛ پس می‌توان گفت: آنها مقصر نبودند، بلکه بسیاری از معاصران مقصراند؛ ولی برای واپس نماندن، پیش‌دستی هم می‌کنند و می‌گویند: حافظ شیرازی و عبیدزاکانی هم درباری بودند و شاه شیخ

ابواسحق اینجو را می‌ستودند. این مدعیان از هر محتسبی بی‌انصاف‌تر و «بی‌حقیقت»‌تراند: باده با محتسب شهر ننوشی زنه‌ار بخورد باده‌ات و سنگ به جام اندازد

□□□

واعظ شهر چو مهر ملک و شِخنه‌گزید من اگر مهر نگاری بگزینم چه شود؟! عبید و حافظ و صدها بزرگ دیگر پیامی داشتند و می‌خواستند آن را به مردم برسانند، ولی این منتقدان «کامل زبان» جدید، درد «مطرح شدن» دارند، و این درد جز با تهذیب واقعی نفس و خودشناسی علاجی ندارد. اینان خود را نشناخته‌اند، آنگاه «خودشناختگان» را انتقاد می‌کنند. گفتم عبید دردمند است، زیرا می‌گوید: «حاکمی عادل و قاضی بی‌که رشوت نستاند، و زاهدی که سخن به ریا نگوید، و صاحبی که با دیانت باشد... در این روزگار مطلبید!»

هر کس اهل ظاهر باشد چون این سخن را بشنود و یا بخواند تبسم می‌کند اما اگر آگاه باشد درمی‌یابد که گوینده نیز خود تبسم می‌کرده، اما تبسم او «خیره‌سرانه» نبوده بلکه از سر سوز دل و «دردمندانه» بوده است و «در خانه اگر کس است یک حرف بس است».

□□□

عبید از تعصبات مذهبی رنج می‌برد، و از اینکه پیروان یک دین و یک خدا و یک پیامبر، بی‌جهت و بی‌دلیل و تنها به سبب جاه‌طلبی شیاطین انس با هم می‌جنگند، و با زبان و قلم و تیر و تیغ و لشکر جرّار و سنان آبدار به جان هم می‌افتند، جز خندستانی و تسخر زدن وسیله‌یی نداشت. او به ساده‌لوحی مردم می‌خندید و «رافضی» و «ناصری» هر دو را ملامت می‌کرد، که در بیرون پرده مانده‌اند و غافل‌اند از اینکه «در درون پرده چه تدبیر می‌کنند». این رنج بردن را به صورت طنز و فکاهت در صفحه ۶۷، داستان ۱۸ بخوانید. و در معنای آن بیندیشید.

□□□

در مطالب این رساله‌ها، عبید، مکرّر اشاره به «شیخ»، «واعظ»، «قاضی»، «خطیب»، و فقیه می‌کند. ممکن است برخی از ساده‌اندیشان چنین بپندارند که عبید (و همین‌طور گویندگان بزرگ دیگر ما همچون مولوی، سعدی و حافظ) با این طبقات دشمنی داشته‌اند، ولی حقیقت خلاف این است؛ چه خود عبید و قهرمانانی چون شیخ شرف‌الدین دَرّه‌گزینی، قاضی عضدالدین ایجی، علامه قطب‌الدین شیرازی که در آثار او